

بررسی گونه‌های عشق و تجلی آن در آثار حکیم نظامی گنجوی

قدمعلی سرامی

استاد زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

صائمه خراسانی^۱

چکیده

نظامی عشق را ساری در سراسر عالم وجود می‌داند و اعتقاد دارد همه کائنات اعم از جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی نسبت به هم جنس خود کشش و جذبه‌ای دارند؛ یعنی جذب و انجذاب میان هم‌جنسان در سراسر جهان جاری است. همین نکته، جذبه‌ای ایجاد کرد که پژوهشی بر روی آن انجام شود؛ این مقاله به طور تفصیلی، عشق میان آدمیان را بررسی می‌کند که شامل گونه اصلی دوگانه عشق‌های حقیقی و مجازی است و چون هر یک از این دو به نظام‌های مستتر و مستقر تعلق دارند، یگانه و گونه‌گون به جلوه آمده‌اند. عشق حقیقی حاصل تأمل در نظام مستتر هستی است که یگانه و بحت و بسیط است، به خدا اختصاص دارد و عشق مجازی چون متوجه آفریده‌های خداوند و نظام مستقر موجودات است، رنگارنگ و گونه‌گون جلوه می‌نماید. در این مقام، منظومه‌های نظامی به بازنمایی عشق‌های مجازی (عذری و کامجو) و حقیقی (عشق به خدا و پیامبر) اختصاص می‌یابد.

کلیدواژه‌ها

نظامی گنجه‌ای، خمسه، عشق، عشق مجازی، عشق حقیقی، عشق عذری و عشق کامجو

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

در جهان‌بینی عرفای اسلام، عشق حقیقت والایی است که قابل تعریف و تفسیر نیست. ابن عربی می‌گوید: «هر که درصدد تعریف عشق باشد، هنوز عشق را نشناخته است. آن که شراب عشق را نچشیده باشد، عشق را نخواهد شناخت و هر که بگوید از جام عشق سیراب شدم، عشق را نشناخته است؛ زیرا عشق یک تشنگی سیراب‌ناشدنی است» (ثروت، ۱۳۸۲: ۳، ۵۱۸). مولوی می‌فرماید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل‌گردم از آن
(مولوی، ۱۳۸۷: ۱۲، ب. ۱۲)

«سرشت گوهر عشق در ازل بوده است؛ در آن عالم جان و عقل را راه نبوده است. آن که عشق او را روی نماید، جوهر صفتش از این خاکدان برآید» (روزبهان بقلی، ۱۳۶۶: ۱۳۸).

در عرفان اسلامی عشق به عنوان اصل و اساس هستی و از ارکان و مبانی جهان‌شناسی و انسان‌شناسی به شمار می‌رود. این نظریه ریشه در حدیث قدسی «گنج مخفی» دارد که خداوند در پاسخ سوال حضرت داوود نبی (س) که درباره علت و انگیزه آفرینش سوال می‌کند، چنین می‌فرماید:

«كنت كنزاً مخفياً فاحببت أن أعرف فخلقت الناس لكي أعرف» (قراگوزلو، ۱۳۷۸: ۹). بر اساس این حدیث، عشق انگیزه آفرینش بود و خلقت انسان نیز در نتیجه تجلی عشق معشوق ازلی است. حافظ می‌فرماید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

(حافظ، ۱۳۸۹: غزل ۱۰۸)

نظامی نیز عشق را قوی‌ترین و برترین انگیزه فعالیت موجودات و نیروی محرکه تمام کائنات می‌داند؛ به همین دلیل است که در خنده گل، گریه ابر، پرستش بت، حرارت آتش و آتش پرستی و... همواره عشق را جستجو می‌کند:

جهان عشقست و دیگر زرق‌سازی
همه بازیست الا عشق‌سازی
ز سوز عشق بهتر در جهان چیست
که بی او گل نخندید، ابر نگرست
شنیدم عاشقی را بود مستی
و از آنجا خاست اول بت پرستی
همان گبران که در آتش نشستند
ز عشق آفتاب آتش پرستند

(نظامی، ۱۳۹۰: ۱۴۳، ابیات ۱۳-۱۱)

از نظر نظامی عشق همچون خورشید گرمابخش است که تمام هستی با آن جان می‌گیرد و کسی را که از آن بی‌بهره باشد، افسرده، مرده و منجمد می‌پندارد:

اگر بی عشق بودی جان عالم
کسی کز عشق خالی شد فسرده‌ست
که بودی زنده در دوران عالم
گرش صد جان بود بی عشق مرده‌ست

(همان: ابیات ۵ و ۶)

عشق در آثار نظامی به گونه‌های مختلف تجلی و نمود پیدا کرده است. در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان گفت عشق به دو گونه عشق مجازی و عشق حقیقی تقسیم شده است که در عشق حقیقی، محبوب، خدا و صفات و افعال اوست و در عشق مجازی، معشوق، ظواهر دنیوی و زیبایی‌های صوری آن است. عشق مجازی همواره «از حسن صورت و کمال سیرت پدید می‌آید و در واقع، همان عشق غریزی و انسانی است که به زعم عرفا زودگذر است و با وصال پایان می‌گیرد» (ستاری، ۱۳۷۵: ۱۳۸).

به طور کلی، در منظومه‌های نظامی با دو نوع عشق مجازی و حقیقی روبرو هستیم. در این بخش، گونه‌های عشق مجازی و حقیقی را در آثار نظامی به چند دسته تقسیم کرده‌ایم که عبارتند از:

الف) عشق‌های مجازی جسمانی، شامل: عشق‌های عذری و عشق‌های کامجو؛

ب) عشق‌های عاری از تمتعات جنسی، مانند عشق به حیوانات و عشق و علاقه خاص میان درباریان؛

ج) عشق‌های حقیقی، مانند عشق به خدا و پیامبر.

عشق‌های مجازی جسمانی

الف) حب عذری

«حب عذری یا عشق عذرای، کمال مطلوب عالیۀ عشق غیر روحانی؛ یعنی عشق صفایافته انسانی است که بعدها بعضی در توجیه صورت روحانی متعالی آن، به حدیث معروف عشق «مَنْ عَشَقَ وَ عَفَّ وَ كَتَمَ فَمَاتَ مَاتَ شَهِيداً»؛ یعنی هر که در جاذبه عشق آویزد و با لطایف عشق آمیزد و در آن طریق عفت و کتمان پیش گیرد، چون بمیرد، شهید می‌میرد»، استشهاد کرده و استناد جستند و منسوب است به قبیله بنی عذره» (ستاری، ۱۳۶۶: ۱۰۷).

«قبیله کوچک بنی‌عذره، ساکن وادی القری در حوالی مدینه که حب عذری؛ یعنی عشق عقیف و مکتوم تا دم مرگ، منسوب به ایشان است، به قول اصمعی (متوفی به ۱۷۸ ق.) در جنوب عربستان در حدود یمن می‌زیستند، بنی‌عذره به شدت عشق و عفاف موسوم بودند و می‌پنداشتند که مردن از درد عشق و درباختن نقد هستی در طلب وصال، مرگی شیرین و مایه فخر و مباهات است، چنان‌که هر که از ایشان عاشق می‌شد، می‌مرد. بنابراین: خلصت نمایان حب عذری، بر نیاوردن بیمارگون میل جنسی (گارسیا گومز) یا نایافت مراد از مرادات این جهان است (همان: ۴۰۹).

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت، حب عذری دارای چند صفت و ویژگی خاص است. ویژگی اصلی آن در رازداری و سرپوشی است نه فاش کردن و پراکنده گرداندن آن. عاشقان عذری چنین عشقی را حاصل دست سرنوشت می‌دانند و نوعی تقدیرگرایی‌باوری در اصل آن موجود است.

این عشق همواره با پارسایی در هم آمیخته، در عفت و پاکی باقی می‌ماند و در آن برخورداری جسمانی حاصل نمی‌شود؛ در واقع، عشق عذری عشقی ناب و اصیل است؛ از این رو «برای تأمین دوام و بقای میل و تمنای جنسی، موعده همخوابگی و مباشرت جنسی را مدام به عهده تعویق و تأخیر می‌افکند و خود از این شکنجه روحی و جسمانی لذت وافر می‌برد» (ستاری، ۱۳۷۵: ۴۰۰).

چنین عشقی همواره به مرگ منجر می‌شود؛ اما عاشقان عذری از این مرگ راضی و خشنودند؛ چرا که عشق خود را در کمال عفت و پاکدامنی حفظ کرده‌اند و بر این باور و آرزو هستند که بعد از مرگ در دنیای دیگر به وصال هم نائل می‌آیند. در آثار نظامی، عشق لیلی و مجنون و عشق فرهاد و شیرین از این گونه محسوب می‌شوند.

عشق لیلی و مجنون

منظومه لیلی و مجنون، داستان عشق پرماجرا و نافرجام قیس پسر شیخ بنی عامر با دختری به نام لیلی است. در حقیقت، داستان عشق مجازی از نوع عشق‌های عقیف و عذرای است که بعدها رنگ و بویی عرفانی به خود گرفته است. «روایت اصلی قصه، البته حدیث عشقی عرفانی نیست، بلکه سرگذشت دلدادگانی عذری در بادیه است که به قول سعدی نیافتند و بمردند در طلب کاری» (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۰۰).

بر اساس مشابهت‌هایی که میان عشق لیلی و مجنون و عشق عرفانی وجود دارد، نظامی آن را بستر مناسبی برای بسط و گسترش اندیشه‌های عرفانی و صوفیانه می‌یابد و این عشق زمینی را جلوه‌ای آسمانی می‌بخشد. در واقع، داستان لیلی و مجنون نظامی، هرچند بیانگر فراز و نشیب‌های عشقی مادی و زمینی است، اما صعودی آسمانی دارد و بسی فراتر و والاتر از یک عشق‌ورزی جسمانی است. عشق در لیلی و مجنون قنطره‌ای از مجاز به سوی حقیقت است؛ حقیقتی که بیانگر کمال عشق و اوج عاشقی است.

عشق فرهاد و شیرین

قصه عشق فرهاد و شیرین، ماجرای عاشقانه از گونه عشق‌های عذری است که نظامی در خلال منظومه خسرو و شیرین به آن پرداخته است. قصه از جایی آغاز می‌شود که شیرین برای آوردن شیر گوسفندان از صحرا که در منطقه‌ای دور از محل اقامتش قرار دارد، از شاپور چاره‌جویی می‌کند. شاپور برای حل این مشکل، مهندسی سنگ تراش به نام فرهاد را معرفی می‌نماید. این ملاقات آغازگر عشق نافرجام و خانمان‌سوزی برای فرهاد است.

وقتی خسرو از سوز و گدازها و بی‌قراری‌های فرهاد نسبت به شیرین آگاه می‌شود، برای منصرف کردن فرهاد از این عشق، در طی گفتگویی به او وعده زر و گوهر و همخوابه می‌دهد، اما وقتی از فریفتن او ناامید می‌شود، از او تقاضای کندن کوه بیستون را می‌نماید. فرهاد این تقاضا را به شرط ترک عشق شیرین از جانب خسرو می‌پذیرد؛ وقتی خسرو از اراده او در کندن کوه آگاه می‌شود، با حلیه‌گری خبر دروغین مرگ شیرین را به فرهاد می‌رساند؛ فرهاد با شنیدن این خبر از فراز کوه افتاده، جان می‌بازد.

عده‌ای نیز بر این باورند که فرهاد یکی از سرداران سپاه خسرو بوده است؛ اما فرهاد از هر طبقه‌ای بوده باشد و این قصه متضمن واقعیت باشد یا نباشد، آنچه از روایت نظامی برمی‌آید، این است که هدف وی از آوردن این ماجرا و عقیف جلوه دادن وی، به دست دادن الگو و نمونه‌ای برای عشق و عاشق راستین بوده است؛ او تجلی پیوند عشق، ایثار و پارسایی است، نمونه عظمت روح و احساسات لطیف انسانی است. عشق او نسبت به شیرین همچون لیلی و مجنون عشق مجازی با رنگ و بویی عرفانی است. نظامی این واقعیت را از زبان فرهاد چنین بیان می‌کند:

حقیقت دان مجازی نیست این کار / به کار آیم که بازی نیست این کار

(نظامی، ۱۳۹۰: ۲۴۹، بیت ۷۴)

در واقع «نظامی پیش از سرودن لیلی و مجنون، شخصیت فرهاد را بر اساس شخصیت مجنون ساخته است؛ عشق وی شبیه عشق مجنون است، رابطه فرهاد با شیرین به رابطه مجنون با لیلی می‌ماند، هر دو عشق معنوی دارند نه ظاهری و جسمانی. مرگ مجنون نیز با مرگ فرهاد یکسان است؛ فرهاد چون خبر و مرگ محبوب را می‌شنود از کوه فرو می‌غلطد و به یاد او جان می‌دهد و مجنون نیز پس از مرگ لیلی زاری می‌کند و بر روضه او به یاد معشوق جان می‌دهد» (غلامرضایی، ۱۳۷۰: ۳۴۳).

ب) عشق کامجو

عشق کامجو عشقی است که ریشه در غرایز و شهوات و خواهش‌ها و لذت‌های جنسی دارد و معمولاً نیز به وصال می‌انجامد. این عشق خود به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱- عشق رماتیکیک، قهرمانانه و شورانگیز، که در عین زمینی بودن، روی در آسمان دارد و پاکبازی، وفاداری و پایداری از مشخصات بارز آن است. در این گونه عشق‌ها عاشق با مشکلات راه عشق مبارزه کرده، همه سختی‌ها را تحمل می‌کند و در مقابل آن‌ها تسلیم نمی‌شود، عشق شیرین نسبت به خسرو از این گونه است.

۲- نوع دیگر عشق‌های کامجو، عشق‌هایی است که کلاً زمینی است و هوی و هوس و شهوات از عناصر اصلی آن به شمار می‌رود و همواره نیز به کامیابی می‌انجامد. عشق‌های هفت گانه بهرام و عشق خسرو به شیرین از این گونه است.

عشق‌های اشرافی و شاهانه

عشق خسرو و شیرین

منظومه خسرو شیرین، داستان عشق پرمجرای خسرو پرویز - پسر هرمز، پادشاه ساسانی - با شیرین برادرزاده مهین بانو، ملکه ارمن است. در این منظومه، عشق این دو دل‌داده که هر دو از طبقات ممتاز جامعه هستند، از گونه عشق‌های اشرافی و همایونی

است و در آن روابط برخوردارها و رفتارها، دارای کیفیت و ویژگی‌هایی است که در محیطی شاهانه انتظار می‌رود. در این داستان دل‌مشغولی خسرو به امور حکومتی و کشورداری، در اختیار داشتن قدرت، و زیبارویان متعدد در حرامسرا و همچنین برخی محذورات که در مقام پادشاهی، دست و پاگیر شاهان است و اجازه هرکاری را به آن‌ها نمی‌دهد و ...، از خسرو فردی ناستوار در عشق می‌سازد، مثلاً برای شکست دادن بهرام، با مریم ازدواجی سیاسی می‌کند و یا برای رشک‌انگیزی در شیرین با شکر پیوند زناشویی می‌بندد و شاید اگر او نیز همچون مجنون یا فرهاد، فردی از طبقات عامی جامعه بود و هیچ مشغله‌ای جز اندیشیدن به محبوب نداشت، در عشق راسخ‌تر و پایدارتر می‌بود.

چنانچه پس از ازدواج با مریم و رسیدن به مقام پادشاهی، در تضادی که در درونش در انتخاب عشق و سلطنت برپاست، عاقبت به این نتیجه می‌رسد که با داشتن قدرت و دولت و پادشاهی همه چیز دست‌یافتنی است و این‌گونه است که پادشاهی را بر عشق ترجیح داده و تنها به یاد و خیال شیرین اکتفا می‌نماید:

دگر ره بانگ بر زد خود به تندی که با دولت نشاید کرد کندی
 چو دولت هست بخت آرام گیرد ز دولت با تو جانان جام گیرد
 سر از دولت کشیدن سروری نیست که با دولت کسی را داوری نیست

(نظامی، ۱۳۹۰: ۲۴۱، ابیات ۵۷-۶۱)

از آن‌جایی که هدف نظامی از این داستان، سرودن منظومه عاشقانه بوده، در آن همه چیز را رنگ و بویی عاشقانه بخشیده است. یکی از انگیزه‌ها و شاید برترین انگیزه او در سرودن این منظومه، عشق او به همسرش آفاق است. او شیرین را در قالب شخصیت آفاق به تصویر کشیده و متعالی‌ترین و آرمانی‌ترین چهره زن را در شخصیت شیرین به نمایش گذاشته است.

در میان جمیع آثار نظامی، بهترین تصویر زن در سیمای شیرین گرد آمده است؛ شیرین نماد زن آرمانی نظامی است، زنی عفیف و پاکدامن که از همان آغاز دلدادگی، مهر خسرو در قلبش، غسل عشق را با آب مقدس عصمت و پاکی به جای آورده است. باید گفت او مظهر مقاومت و خویشتنداری در مقابل خواهش‌های نفس است.

زیباترین و متعالی‌ترین جلوه شخصیت شیرین مرگ انتخابی و اختیاری او در کنار پیکر بی‌جان خسرو است. او که همواره در عشق استوار و پایدار بوده، در پایان ماجرا نیز با خودکشی در کنار خسرو، وفاداری خود را بر همگان ثابت می‌کند و مرگ با عزت را بر زندگی ننگین و خیانت‌بار ترجیح می‌دهد.

عشق‌های هفت پیکر

عشق‌های هفت پیکر نیز همچون عشق خسرو شیرین، عشق شاهانه و همایونی است و میان بهرام و هفت دختر از خانواده‌های سلطنتی دور می‌زند. این عشق‌های هفتگانه از جایی آغاز می‌شوند که بهرام شاهزاده جوان ساسانی هنگامی که در خورنق به خرمی گشت و گذار می‌کند، با حجره‌ای در بسته روبرو می‌آید. وقتی داخل حجره می‌شود، هفت پیکر زیبا را بر دیوارهای آن منقش می‌یابد که دختران ملوک هفت کشور هستند. تصویر خود را نیز در میان آن‌ها می‌بیند و طوری به نظر می‌رسد که آن هفت دختر همه به وی نظر دارند و بر بالای نقش خود چنین نوشته‌ای می‌یابد:

کان چنان است حکم هفت اختر کاین جهانجوی چون برآرد سر
 هفت شهزاده را ز هفت اقلیم در کنار آورد چو در یتیم

(نظامی، ۱۳۸۶: ۶۵۷، ابیات ۲۵ و ۲۶)

«منظور نظامی از سرودن داستان هفت پیکر، بیشتر توجه به جنبه‌های عشقی و افسانه‌ای زندگی بهرام گور بوده است. او در این داستان به شدت تحت تأثیر عقاید و افسانه‌های عامیانه است. از تأثیر عدد هفت در زندگی و شئون مردم آگاه است؛ بدین

سبب اساس منظومه را بر عدد هفت بنیان می‌نهد، هفت اقلیم، هفت ستاره، هفت پیکر، هفت گنبد، هفت رنگ، هفت مظلوم، نمونه ترکیبات عددی است که در این منظومه به کار رفته است و اصولاً نام هفت پیکر یا هفت گنبد که بر کتاب نهاده است، از این تأثیر منشأ می‌گیرد (غلامرضایی، ۱۳۷۰: ۶۳۴).

نظامی با علاقه خاصی که نسبت به قهرمانان داستان‌های خویش داشته، در جستجوی آرمان‌شهر زیبایی، از بهرام نیز شخصیتی مثبت ساخته و زن‌بارگی و کام‌جویی‌های او را برآمده از بازی سرنوشت دانسته، پستی شهوت‌رانی و هوس‌بازی‌های او را با قداست هفت عشق مقدر، جلوه‌ای آسمانی بخشیده است، اما منظومه «هفت پیکر» در جایگاه اثری غنایی و بزمی، با آثار دیگر نظامی که در این زمینه سروده شده، کاملاً متفاوت است. در خسرو شیرین و لیلی و مجنون، قیس و خسرو به عنوان یکی از دو قطب عشق-عاشق، هیچ‌گاه از فکر و خیال معشوق آسوده نیستند؛ کار قیس از هجر لیلی به جنون و رسوایی می‌کشد و خسرو نیز با داشتن زنان متعدد در حرمسرا و یا حتی پناه بردن به مریم و شکر اصفهانی نیز باز راه‌گریزی از عشق شیرین ندارد.

اما بهرام، «با آن‌که از سالهای جوانی و از روزگار اقامت در دیار عرب به این صورت‌ها علاقه یافته است، ظاهراً چون خود را صید دام تقدیر می‌شناسد، عجله‌ای در دنبال کردن آن‌ها ندارد. بعد از سالها، وقتی میل به جستجوی این صورت‌ها را در دل باز می‌یابد، هیچ‌گونه شور و هیجان تب‌آلود عاشقانه‌ای در این جستجوی نیست، نه جنگی به خاطر آن‌ها راه می‌اندازد و نه برای ربودن‌شان، به عیاری و شب‌روی می‌پردازد و نه با آن‌ها نشست و برخاست عاشقانه دارد. فقط با خواستگاری عادی و احیاناً با تهدید و الزام، دختران را به دست می‌آورد و در درون گنبد‌های رنگ رنگ هفتگانه خویش که جز صدای پای زمان هیچ صدایی در آن‌جا نمی‌پیچد، به دام یک هوس‌کودکانه و زودگذر می‌اندازد؛ هیچ نشانی از آن شور و دردی که لیلی و مجنون و در شیرین و خسرو تمام حوادث را به عشق، عشقی پرشور و غیرتناک منتهی می‌نماید، در این ماجراها نیست» (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۱۵۱).

همان‌گونه که شخصیت بهرام عاری از عشق واقعی به نظر می‌رسد، زنان او نیز برخلاف لیلی و شیرین دارای شخصیتی سرد و بی‌روح هستند و با این‌که از نظر مقام و منزلت اجتماعی چیزی از بهرام کم ندارند، اما در مقابل خواسته بهرام همچون کنیزکان عادی پای به قصر یا حرمسرای وی می‌نهند.

البته نکات و جنبه‌های مثبت این منظومه را نیز نباید از نظر دور داشت، هر چند این منظومه همانند منظومه دیگر وی - لیلی و مجنون و خسرو شیرین - رنگ و بوی عاشقانه خاص ندارد، اما هدف نظامی از سروردن این داستان به ظاهر عاشقانه، بسیار ارزشمند و متعالی است. با آن‌که در ظاهر عشق‌های هفت پیکر از جنس عشق‌های تصعیدپذیر نمی‌نمایند و بیشتر در خدمت میل جنسی پادشاه عیاش ایران‌زمین هستند، با توجه به پایان این هفت‌خوان و ختم آن به راهیابی پادشاه به قصر سپید و همخوابگی با شاهدخت سپیدپوش، می‌توان آن را هفت گامی از عشق تصور کرد که با رنگارنگی «عشق‌هایی کز پی رنگی بود»، می‌آغازد و سرانجام به سپید که رنگ بی‌رنگی است و نمایشی از مطلق، می‌انجامد.

عشق‌های ممنوع

عشق شیرویه به شیرین (پیروزی عشق بر زندگی خیانت‌بار)

یکی از عشق‌های ممنوع در محدوده عشق‌های مجازی خمسه نظامی، عشق نامشروع و گناه‌آلود و یک سویه شیرویه به نامادریش، شیرین است. هنگامی که خسرو پرویز با مریم دختر قیصر روم ازدواج می‌کند، از او صاحب پسری می‌شود. این فرزند ناخلف که خسرو همواره از اختر نافرخ و فساد طالع او در هراس است، پس از رسیدن به سن جوانی بر پدر می‌آشوبد و تخت و تاج پادشاهی را از او گرفته و خود بر جای پدر می‌نشیند، این خیانت‌کار خانگی به حبس و بند کردن پدر نیز اکتفا نمی‌کند و پس از آن، توطئه قتل وی را می‌چیند. شیرویه پس از دست آوردن تاج و تخت پدر و کشتن او درصدد به دست آوردن همسر او، نهانی کسی به جانب شیرین می‌فرستد:

دل شیرویه شیرین را ببايست	وليکن با کسی گفتن نشايست
نهانی کس فرستادش که خوش باش	یکی هفته در این غم بارکش باش
چو هفته بگذرد ماه دو هفته	شود در باغ من چون گل شکفته
خداوندی دهم بر هر گروهش	ز خسرو بیشتر دارم شکوهش
چو گنجش زیر زر پوشیده دارم	کلید گنجها او را سپارم

(نظامی، ۱۳۹۰: ۳۴۵، ابیات، ۴۳-۴۷)

این اتفاق، وضعیتی رنج‌بار و نهایتاً حزن‌انگیز برای شیرین پیش می‌آورد و او را در وضعیتی بحرانی و تصمیم‌گیری در انتخاب زندگی خیانت‌بار یا مرگ، اسیر دست تضاد می‌سازد. او که از ابتدای داستان برجسته‌ترین شخصیت این منظومه است، در پایان داستان نیز عملی قهرمانانه انجام می‌دهد و با زیور و آرایشی تمام در تشیع جنازه خسرو حاضر می‌شود و پس از این که تابوت خسرو را در گنبد قرار می‌دهد:

میان دریست شیرین پیش موبد	به فرآشی درون آمد به گنبد
در گنبد به روی خلق دریست	سوی مهد ملک شد دشنه در دست
جگر گاه ملک را مهر برداشت	بیوسید آن دهن کاو بر جگر داشت
بدان آیین که دید آن زخم را ریش	همانجا دشنه‌ای زد بر تن خویش
به خون گرم شست آن خوابگه را	جراحت تازه کرد اندام شه را
پس آورد آنگهی شه را در آغوش	لبش بر لب نهاد و دوش بر دوش
به نیروی بلند آواز برداشت	چنان کان قوم از آوازش خبر داشت
که جان با جان و تن با تن بیبوست	تن از دوری و جان از داوری رست

(همان: ابیات ۲۵-۳۳)

بدین ترتیب، نظامی با خودکشی شیرین در کنار همسر، هوس‌نامه خسرو شیرین را به عشق‌نامه و سپس وفانامه تبدیل کرده و سرگذشت عاشق و معشوق را در عفت و حرمت عاشقانه پایان می‌دهد.

البته ذکر این نکته لازم و ضروری است که عشق شیرویه به شیرین و تقاضای ازدواج او از نامادریش که در بعضی از کتب تاریخی نیز به آن اشاره شده، با توجه به آداب و رسوم ایران باستان و عهد ساسانی نمی‌توانسته امری خلاف شرع و اخلاق به شمار بیاید؛ چرا که در آن زمان ازدواج با محارم امری رایج و حتی سنتی پسندیده به شمار می‌آمده است.

همچنین در کتاب ارداویرافنامه که شرحی از معراج روح است و آن را به «نیک شاپور» از دانشمندان زمان خسرو اول انوشیروان نسبت داده‌اند، این سنت دیرینه ایران باستان- ازدواج با محارم- موجب آموزش جاودانی روح و روان انسان‌ها و سربلندی از آن، موجب گرفتاری انسان در دوزخ و عذاب جاودانی معرفی شده است (مطهری، ۱۳۶۸، ۲: ۳۹).

با توجه به آنچه گفته شد، عشق ناپسری به نامادری- شاید نوعی خیانت به پدر باشد، اما از نظر عرف و شرع عصر و جامعه مزبور امری خلاف اخلاق و ناپسند به شمار نمی‌آمده است. حکیم نظامی، همان‌گونه که در تک تک مباحث منظومه‌هایش در پی طرح الگویی از جامعه آرمانی خویش است، در این داستان نیز هر عشقی را نمی‌پسندد و در جایگاه یک مسلمان که از حرام بودن عشق میان ناپسری و نامادری آگاه بوده، عشق شیرویه نسبت به شیرین را عشقی ناپسند و نامشروع می‌داند:

ز بدفعلی که دارد در سر خویش	چو گرگ ایمن نشد بر مادر خویش
به چشمی بیند این دیو آن پری را	که خسر در پیشه‌ها پالانگری را

(نظامی، ۱۳۹۰: ۳۴۰، ب. ۹، ۳۴۱، ب. ۱۶)

در روایت نظامی، شیرین که از همان ابتدا، معلم مکتب عشق معرفی شده و بارها صداقت، عفت و استواری در عشق را با اعمال خود به نمایش گذاشته، در پایان داستان نیز آخرین درس مکتب مقدس و متعالی عشق را که مرگ وفادارانه در راه عشق است، با مرگ اختیاری خویش در کنار همسر به جهانیان می‌آموزد و یادها برای همیشه پاک و سرفراز و جاودانه می‌ماند:

زهی شیرین و شیرین مردن او زهی جان دادن و جان بردن او
چنین واجب کند در عشق مردن به جانان جان چنین باید سپردن

(همان: ۳۴۷، ابیات ۳۷-۳۸)

عشق همراه با روابط نامشروع

از دیدگاه نظامی، باور به حلال و حرام و ازدواج مشروع، موجب سلامت نفس و حفظ عفت و پاکدامنی در نزد آدمی است. در منظومه‌های بزمی وی نیز همواره اخلاق و پایبندی به مسائل شرعی یکی از اصول لاینفک مکتب عاشقانه اوست. وی در روابط عاشقانه زن و مرد، هیچ‌گاه روابط نامشروع را نمی‌پسندد و از نظر او عشق باید آمیخته با عصمت و پاکی باشد.

هفتمین افسانه از افسانه‌های هفت پیکر، داستان خواجه‌ای است که در باغ خویش با منظره زیبارویانی مواجه می‌شود. خروش شهوت بر پارسایی طبع او غالب آمده و طاقت خویشتن‌داری را از وی می‌رباید و به وساطت دو تن از آن زنان، درصدد به دست آوردن یکی از آن زیبارویان از راه حرام می‌شود، اما هر بار که به وصال می‌اندیشد، اتفاق عجیبی مانع ایجاد این رابطه نامشروع می‌گردد و با تکرار این اتفاق عجیب، خواجه متوجه می‌شود به خاطر سرشت و گوهر پاکش، دست عنایت ازلی مانع خطاها و لغزش‌های اخلاقی اوست و با توبه کردن از این نیت فاسد خود به خداوند پناه آورده، آن دختر را نیز از راه حلال به زنی می‌گیرد. نظامی از این داستان نتیجه می‌گیرد، کسی که سرشتی پاک داشته باشد و روح خود را از آلائش و گناه پاک نگه دارد، خدا نیز همواره یار و یاور اوست و او را از فساد و گناه حفظ می‌نماید:

چابکان جهان و چالاکان همه هستند بنده پاکان
آنکه دیوش به کام خود نکند نیک شد هیچ نیک بد نکند
برحرام آنکه دل نهاده بود دور از اینجا حرام زاده بود

(نظامی، ۱۳۸۶: ۷۸۵ - ۷۸۶، ابیات ۲۸۷-۲۹۲)

عشق‌هایی کز پی رنگی بود

نظامی پرداختن به عشق‌هایی از نوع آب و رنگ را در اقبال‌نامه با آوردن «افسانه ارشمیدوس و کنیزک چینی» بیان کرده است که یکی از داستان‌هایی است که مولوی نیز در مثنوی خود آورده است. این داستان بین ارشمیدوس و ارسطو دور می‌زند. ارشمیدوس باهوش‌ترین شاگرد ارسطوست؛ ارسطو وی را فرزندخوانده خویش می‌داند و با حضور او در تدریس بر سر ذوق می‌آید. اسکندر، کنیزکی چینی را که احتمالاً همان دخترک زیباروی خوش‌آواز زورمند است که خاقان چین به اسکندر هدیه نموده، به ارشمیدوس می‌بخشد، ارشمیدوس به آن دخترک چنان دل می‌بازد که درس و استاد و کلاس و ... را فراموش کرده، با آن دختر، روزگار به خوشی می‌گذارد.

پس از مدتی، وقتی ارسطو علت غیبت شاگرد فرزانه خود را از کلاس درس و بی‌توجهی وی را به علم و دانش، در شهوت-رانی و صحبت آن نگار زیبا می‌یابد، دخترک را نزد خود خوانده، شرابی به او می‌دهد. آن شراب زیبایی آن دختر را در مدت کوتاهی زایل می‌کند. با زایل شدن زیبایی دختر، عشق ارشمیدوس نیز نسبت به وی کاهش می‌یابد:

برآمیخت دانا یکی تلخ جام که از تن برون آورد خلط خام ...

چو پر کرد از اخلاط آن مایه طشت	بت خوب در دیده ناخوب گشت
طراوت شد از روی و روتق ز رنگ	شد از نقره زبقی آب و سنگ
بخواند آن جوان هنرمند را	بدو داد معشوق دل‌بند را
که بستان دل‌ارام خود را بناز	سر شادمانه سوی خانه باز

(نظامی، ۱۳۷۹: ۱۲۵، ابیات ۳۲-۳۹)

البته این حقیقت را نباید از نظر دور داشت که زیبایی و جمال و به عبارتی آب و رنگ چهره، برترین و اصلی‌ترین عنصر در ایجاد عشق است و همه عرفا و ادبا و فلاسفه و... بر این واقعیت صحنه می‌گذارند. مولانا و نظامی نیز هیچ یک منکر این واقعیت نیستند. در واقع، آنچه در این قصه‌ها، عشق را معیوب کرده است، انانیت عاشق و سایه انداختن خودخواهی بر کلیت عشق است و آنچه مولانا و نظامی در پی آن هستند، عشقی راستین است که آلوده سود و زیان نباشد.

ب) عشق‌های عاری از تمتعات جنسی

عشق و علاقه میان درباریان

همان‌گونه که می‌دانیم عشق، کمال محبت و دوست داشتن است، پس نمی‌تواند تنها به پیوند روحی و جسمی میان دو جنس مخالف محدود شود بلکه بر هرگونه علاقه افراطی میان انسانها می‌توان نام عشق نهاد در شاهنامه فردوسی و همچنین در خسرو شیرین نظامی، شخصیتی وجود دارد به نام «باربد» که طبق اکثر روایات نوازنده چیره دست دربار خسرو پرویز ساسانی است. طبق گفته نظامی، باربد یکی از چهار چیز گرانقدری است که انوشیروان - نیای خسرو - رسیدن به او را در خواب به خسرو بشارت می‌دهد: نوا سازی دهندت باربد نام که بر یادش گوارد زهر در جام

(نظامی، ۱۳۹۰: ۱۵۱، بیت ۱۴)

آنگونه که از روایات فردوسی و نظامی بر می‌آید، او پس از شیرین وفادارترین و جان‌نثارترین یار خسرو است؛ شیون و مویه جانسوز او در مرگ خسرو حاکی از این عشق و علاقه است و جهت اثبات مهر و وفاداری خود نسبت به پادشاه چهار انگشت خود را بریده و آلت نوازندگی (بربط) خود را می‌سوزاند تا پس از خسرو ناچار به رامشگری برای بداندیشان دربار ساسانی نشود. علاوه بر باربد که مظهر عشق و علاقه خاص میان درباریان و شاه به شمار می‌رود، رفتارهای شاپور و کنیزان شیرین نیز نسبت به خسرو شیرین عاشقانه است، شاپور که در شاهنامه فردوسی یکی از رزم آوران ایران و دلاوران سپاه خسرو است در منظومه نظامی ندیم خاص، آغازگر واسطه و یاریگر عشق میان خسرو شیرین می‌باشد.

او علاوه بر اینکه ندیم خسرو است یار و غمخوار روزهای تنهایی شیرین نیز هست. هفتاد کنیز شیرین نیز، همراهان و یاران او در روزهای خوشی و ناخوشی وی هستند؛ هنگامی که شاپور شیرین را نزد مهین بانو بر می‌گرداند، رفتارهای آنها آمیخته با شکر و شادی است. شیرین خود نیز به آنها علاقه‌مند است مهین بانو که از انس و الفت میان شیرین و کنیزانش آگاه است، پس از برگشتن شیرین برای دلجویی از وی، بار دیگر آن هفتاد لعبت را به او می‌بخشد:

نوازشهای بی اندازه کردش	همان عهد نخستین تازه کردش
همان هفتاد لعبت را بدو داد	که تا بازی کند با لعبتان شاد

(همان: ۱۸۶، ابیات ۱۷ و ۱۸)

عشق به حیوانات

در آثار نظامی، علاوه بر عشق و علاقه انسانها نسبت به یکدیگر به محبت و علاقه خاص میان انسان و حیوان نیز بر می‌خوریم. در خسرو شیرین، شب‌دیز یکی از چهار چیز گرانقدری است که نیای خسرو رسیدن به آن را به خسرو بشارت داده است:

به شبرنگی رسی شب‌دیز نامش که صرصر درنیابد گرد گامش

(همان: ۱۵۱ بیت ۱۰)

طبق اخبار و اقوال کتابهای تاریخی، شب‌دیز یکی از عجایب بارگاه خسرو اسب مورد علاقه خاص او بوده است و شاید به همین دلیل است که نظامی آن را از سرمایه‌های ارزشمند و مورد علاقه او به شمار آورده است.

ج) عشق حقیقی

والا ترین و متعالی‌ترین نوع عشق، عشق به خداوند است که از آن به عشق حقیقی تعبیر می‌شود سیف الدین باخرزی معتقد است، عشق الهی فطرتاً در وجود همه کاینات از جمله انسان نهاده شده و هیچ سینه‌ای از عشق خدا خالی نیست اما چگونگی ظهور و تجلی آن بسته به سطح آگاهی و اندیشه افراد متفاوت است (ستاری، ۱۳۷۵: ۲۹۷). عرفا برای عشق انسان به خداوند نشانه‌هایی قایل هستند. ابوحامد محمد غزالی در «کیمیای سعادت» عشق انسان به خدا را دارای هفت نشانه می‌داند که عبارتند از: دوست داشتن مرگ، چرا که آن که عاشق خداست از این طریق به بقای او نایل می‌گردد، مقدم داشتن خواسته خداوند برخوایسته خویش، مولع بودن به ذکر خدای تعالی، دوست داشتن قرآن و رسول خدا (ص) و هر چه به وی منسوب است، حریص بودن بر خلوت و مناجات با او، آسان بودن عبادت خداوند بر وی، دوست داشتن دوستان خدا و دشمن داشتن دشمنان او (امام محمد غزالی، ۱۳۷۰، ۲: ۸۵۴). با توجه به مقدمه فوق و با مطالعه آثار نظامی می‌توان گفت، ردپای عشق به ذات اقدس الهی، که همانا عشق حقیقی است و همچنین عشق به پیامبر اکرم و یاران و جانشیمان او که در راستای عشق حقیقی و الهی قرار دارند، در سراسر آثار او به ویژه در مثنوی مخزن الاسرار مشهود است. در این قسمت برخی از نشانه‌های عشق حقیقی را در آثار نظامی پی می‌گیریم.

عشق به پیامبر اکرم (ص)

یکی از عشق‌های خاصی که در سراسر آثار نظامی مشهود است علاقه و حب شدید وی به وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) است. او در ابتدای هر اثر، ابتدا سخن را با نام یزدان آغاز و پس از حمد و ستایش و مناجات بر درگاه احدیت اشعاری را در نعت و یا معراج پیامبر می‌سراید و این نعت‌ها و معراجنامه‌ها که از شور و شیدایی عارفانه او نسبت به گل سرسبد بوستان آفرینش و خاتم نبوت سرچشمه گرفته، حاکی از ایمان قوی، مسلمانی واقعی و آشنایی کاملی است که وی نسبت به قرآن و حدیث و روایات مختلف داشته است.

در مخزن الاسرار، پیامبر را همچون سفره‌ای آسمانی می‌داند که آسمانیان و زمینیان، از عرش تا فرش، از خوان کرم او روزی می‌خورند و او را تازه‌ترین سنبل صحرای ناز و خاص‌ترین گوهر دریای راز معرفی کرده و روز نجات را از شب گیسوی او و آب حیات را از آتش سودای او می‌طلبد. شاعر مسلمان گنجه، که نبوت را یکی از ارکان و اصول دین می‌داند، هر جانی را که عاشق پیامبر نباشد مرده پنداشته و خاک او را توتیای بینش و مایه روشنی چشم آفرینش می‌داند:

ای شاه سوار ملک هستی	سلطان خرد به چیره دستی
ای ختم پیمبران مرسل	حلوی پسین و ملح اول....
ای خاک تو توتیای بینش	روشن به تو چشم آفرینش....
دارنده حجت الهی	داننده راز صبحگاهی
هر عقل که بی تو عقل برده	هر جان که نه مرده تو مرده

(نظامی، ۱۳۸۵: ۴۴۲، ابیات ۱ و ۲ و ۷ و ۱۰)

او همچنین برای عقل هنگامی ارزش قایل است که با عشق به پیامبر عجین شده باشد:

عقل ارچه خلیفه ای شگرف است بر لوح سخن تمام حرف است

هم مهر — سویدی ندارد تا مهر محمدی ندارد

(همان: ابیات ۲۰ و ۲۱)

نظامی با شناختی که از حدیث قدسی «لولاکَ لما خلقت الافلاک» داشته، هستی کائنات را قایم به وجود پیامبر دانسته و او را به چشم سلطان سریر کائنات و شاهنشه کشور حیات می‌نگرد. او که از عمق وجود و از جان و دل بر «رحمه للعالمین» پیامبر (ص) ایمان داشته و او را شراب رحمت الهی و لطف ازلی رحمت حق می‌داند، معتقد است که همه هستی جیره خوار کرم این مانده آسمانی است و هیچ گاه از دریای بیکران رحمت حق ناامید نمی‌شود.

او خواسته‌های دنیوی خود را نیز در سایه عشق ورزیدن به پادشاه کاینات و سرور دو عالم از پادشاهان عصر طلب می‌کند، چنانچه در لیلی و معجون خود را در عشق محمدی تمام می‌داند و به برکت همین عشق به پیامبر است که با استادی اعجاز گونه با اشاره ای وهم انگیز به پادشاه وقت، خواسته‌های خود را از وی می‌طلبد:

یارب تو مرا کاوایس نامم در عشق محمدی تمامم
زان شه که محمدی جمالست روزیم کن آنچه در خیالست

(نظامی، ۱۳۸۶: ۴۵۶، بیت ۸۳ و ۸۴)

آتش این عشق ناب در وجود شاعر عاشق گنجه به حدی شعله‌ور است که حتی حریم زندگی شخصی و خصوصی او را نیز در بر می‌گیرد. بلبلای چنین مست که همواره بر گل وجود پیامبر ترانه های نغم می‌سراید، چه نامی را شایسته تر از محمد برای فرزند که میوه دل و تنها سرمایه زندگیش هست خواهد گزید.

بدین ترتیب ما در زندگی نظامی گنجوی همواره با احساس پاک و وزلالی سروکار داریم که از سرچشمه اعتقادات دینی و مذهبی او جوشیده و در پیچ و خمهای شخصیت فردی و اجتماعی شاعر گنجه سریان و جریان دارد و این چیزی نیست جز عشق پاک و آسمانی او به پیامبر اکرم (ص) به نام عشق محمدی.

خدا شایسته ترین معشوق برای شایسته ترین مخلوق

با مطالعه آثار نظامی عالی‌ترین مضامین خداشناسی و عشق‌ورزی به معشوق حقیقی را از لابلای مناجات‌ها و راز و نیازهای وی می‌توان دریافت. او در همه آثارش به ویژه در مثنوی مخزن الاسرار که کاملاً جنبه عرفانی دارد، طی سخنانی نغم و حکیمانه، ایاتی در مناجات به درگاه الهی سروده است و با برشمردن صفات جمال و جلال الهی تنها او را شایسته معشوقی و حب و دوستی می‌داند:

قادر و عالم و حیّ است و مرید مدرک هم قسیدیم ازلی هم متکلم صادق
نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق

(سبحانی، ۱۳۵۹: ۱۲۵)

نظامی، برای انسان که اشرف مخلوقات و خلیفه خداوند بر روی زمین است غیر از خداوند کسی را شایسته حبّ و دوستی نمی‌داند و برای انسان به عنوان گرانبهاترین گوهر هستی، جایگاهی شایسته‌تر از تاج پادشاه حقیقی جهان نمی‌شناسد و رسیدن به این مقام جز با نور عشقی که در زوز ازل بر دل انسان تابیده شده میسر نیست حضرت امیرالمومنین علی (ع) در مناجات عارفانه‌اش به درگاه خداوند چنین می‌گوید: «ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»

یعنی یارب تو را نه از روی ترس ازدوزخ یا برای طمع در بهشت می‌پرستم و عبادت می‌کنم که شایسته پرستش و عبادتی. نظامی نیز چنین می‌گوید:

سزای پرستش پرستنده را تولا بدو — مرده و زنده را

(نظامی، ۱۳۷۹: ۱۳۳۴، بیت ۸)

نتیجه گیری

از دیدگاه نظامی عشق جوهر اصلی وجود و پاره حقیقی کلیه موجودات است در حقیقت با توجه به اینکه آفرینش قائم به حق می‌داند، می‌سراید که به عشق استاده آفرینش این جوهره حقیقت را اساس کار دو عالم می‌شمارد و آن را در همه چیز سراغ می‌کند و به میانجی آن به همانجا می‌رسد که شیخ شیراز پس از او رسید و سرود: رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند وقتی عشق را در همه جا یافتی معشوق را یافته‌ای. این عشق در عالم وجود دو گونه تجلی دارد حقیقی و مجازی. عشق مجازی به ماسوی الله و دل‌باختن به همه مظاهر کائنات از ریز تا درشت از اجلی تا ادنی است. اما عشق حقیقی انحصار به عشق الله است و کفایت کردن به او که همه مظاهر هستی از اوست. در این دو گونه از عشق بر اساس آنکه عشق شخصیتی حاصل تأمل در عالم کثرت است متکثر می‌نماید و به گونه‌های عشق عذری، عشق کامجو و همه صورتهای عشق که میان این دو نوسان می‌کنند اختصاص دارد. اما عشق حقیقی که حاصل تأمل در صورت پنهان هستی است که یگانه و بحت و بسیط است به خدای عالم اختصاص دارد، آنجاست که آدمی هم راز است و هم گشاینده راز:

نوای عشق را ساز است آدم گشاید راز و خود راز است آدم
جهان او آفرید این خوب تر ساخت همان با ایزد انباز است آدم
(لاهوری، ۱۳۹۰: ۷۹)

اینجاست که آدمی مُبدل می‌شود و با خدای جهان به یگانگی می‌رسد و در می‌یابد که:
جمله معشوق است و عاشق پرده ای زنده معشوق است و عاشق مرده ای
(مولوی، ۱۳۸۷، ج ۱، بیت ۳۲)

منابع

۱. امام محمد غزالی، (۱۳۷۰)، **کیمیای سعادت**، به کوشش احمد آرام، تهران: گنجینه.
۲. بقلی، شیخ روز بهان، (۱۳۶۶)، **عبهر العاشقین**، به اهتمام هنری کرین و محمد معین، تهران: کتابخانه مرکزی.
۳. ثروت، منصور، (۱۳۷۲)، **مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت حکیم نظامی**، تبریز: دانشگاه تبریز.
۴. حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۷۲)، دیوان، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران: علمی.
۵. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۷)، **شاهنامه**، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
۶. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۰)، **پیر گنج در جستجوی ناکجا آباد**، تهران: سخن.
۷. زمانی، کریم، (۱۳۸۷)، **شرح مثنوی معنوی مولانا**، تهران: اطلاعات.
۸. ستاری، جلال، (۱۳۷۵)، **عشق صوفیانه**، تهران: مرکز.
۹. _____، (۱۳۶۶)، **حالات عشق مجنون**، تهران: توس.
۱۰. سبحانی، جعفر، (۱۳۵۹)، **خدا و صفات جمال و جلال**، تهران: توحید.
۱۱. غلامرضایی، محمد، (۱۳۷۰)، **داستانهای غنایی منظوم**، تهران: فردابه.
۱۲. قراگوزلو، محمد، (۱۳۸۷)، **حالات عشق پاک**، تهران: مؤلف.
۱۳. لاهوری، اقبال، (۱۳۹۰)، **کلیات اقبال لاهوری**، تهران: الهام.
۱۴. مطهری، مرتضی، (۱۳۶۸)، **خدمات متقابل اسلام و ایران**، تهران: صدرا.
۱۵. نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۶)، **هفت پیکر نظامی گنجه ای**، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: قطره.
۱۶. _____، (۱۳۷۹)، **اقبال نامه نظامی گنجه‌ای**، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: راه جاویدان.
۱۷. _____، (۱۳۸۵)، **لیلی و مجنون نظامی گنجوی**، به کوشش برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۸. _____، (۱۳۹۰)، **خسرو شیرین نظامی گنجوی**، به کوشش برات زنجانی، تهران: دانشگاه تهران.